

زبان و ادب فارسی، بستر نواندیشی و تجدد در تاجیکستان

رضا چهرقانی^۱

چکیده

بیداری، نواندیشی و تجددخواهی در کشور تاجیکستان تحت تأثیر آراء احمد مخدوم دانش (۱۸۹۷-۱۸۲۸م) و کتاب نوادالوقایع او، با جنبش معارف‌پروری آغاز شده، تا امروز ادوار گوناگونی را پشت سر گذاشته و رویکردهای مختلفی؛ همچون نواندیشی دینی، سکولار، مارکسیستی، ملی‌گرا و ... داشته است. در تمامی ادوار یاد شده، زبان و ادبیات فارسی به مثابه محمل یا زمینه‌ای برای تکوین تجددطلبی، نواندیشی و موضوعات مرتبط با آن یا ابزاری برای انتقال مفاهیم و آراء نواندیشان این سامان به‌کارگرفته شده و حتی در برخی مقاطع تاریخی، مقوله زبان، خط یا ادبیات فارسی/تاجیکی فی نفسه به‌عنوان عنصری هویت‌بخش برای روشنفکران تاجیکستان اهمیت یافته است. با عنایت به این موضوع، پژوهش پیش رو با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی، کوشیده است تا مسأله نقش و تأثیر زبان و ادبیات فارسی در شکل‌گیری و استمرار نواندیشی و تجدد یا دگرگونی و تطور آن در تاجیکستان را بررسی و تحلیل نماید. نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد که زبان و ادبیات فارسی در ارتباط با جریان نواندیشی و تجدد در این کشور و استمرار تاریخی آن، گاه طریقت و گاه موضوعیت یافته است؛ به‌گونه‌ای که در دوران معارف‌پروری بیشتر آثار روشنفکران و آرمان‌های تجددخواهانه ایشان در ژانرها و قالب‌های ادبی عرضه شده‌اند. افزون بر این در ادوار بعد و در تقابل با ظهور و قدرت یافتن پان‌ترکیسم و نادیده‌انگاشتن هویت و حضور تاریخی تاجیکان در فرارود یا در ماجرای تغییر خط فارسی به روسی یا سیرلیک، مقوله زبان مادری و ادبیات فارسی و حفظ نوامیس زبانی

^۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی، قزوین، ایران. chehrehgani@hum.ikiu.ac.ir

و موارث ادبی، خود؛ همچون آرمانی مقدس به دغدغه اصلی روشنفکران تاجیک در مبارزه اجتماعی ایشان بدل شده است.
کلیدواژه‌ها: تاجیکستان، نواندیشی، تجدد، زبان و ادبیات فارسی.

۱. بیان مسأله

بیداری، تجددخواهی و مشروطه‌طلبی در اغلب کشورهای مشرق‌زمین خصوصاً آسیای میانه و سرزمین‌های اسلامی همواره با افت و خیز و چالش‌های بسیار مواجه بوده است. این بیداری، ترقی‌خواهی و تجددطلبی غالباً پس از مواجهه مستقیم تعدادی از نخبگان با غرب و تمدن جدید غربی و رسیدن به نوعی تفتن و خودآگاهی واقعی نسبت به عقب‌ماندگی شرق، دست‌کم در ساحت زندگی مادی و پیشرفت‌های مدنی و فن‌آورانه و همچنین ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در قیاس با غرب و خصوصاً اروپای جدید، پدید آمده است. با عنایت به اینکه در جوامع مسلمان شرقی همواره نوعی مقاومت تاریخی نسبت به هر تحول مغایر با سنت‌های اجتماعی و مذهبی وجود داشته، یکی از چالش‌های اصلی نخبگان و نواندیشان در این جوامع، تعیین نسبت تجدد و سنت بوده که یا به پروژه نافرجام انکار بالمره دین و سنت انجامیده یا به کوششی تاریخی برای ایجاد سازگاری میان دین و مدرنیته منجر شده است. سیدجمال‌الدین اسدآبادی و سلسله پیروان او از محمد اقبال لاهوری تا علی شریعتی، عبدالکریم سروش و... در آسیای میانه از جمله نواندیشانی هستند که ایجاد سازگاری میان دین و دنیای جدید را وجهه همت خود قرار داده‌اند و تقی‌زاده و کسروی و... در طیف نواندیشان سکولار تا دین‌ستیز قرار می‌گیرند. آنچه که در تحلیل سیر تاریخی نواندیشی تا حدود زیادی مغفول واقع شده، بررسی نقش و اهمیت زبان و ادبیات، خصوصاً زبان و ادبیات فارسی در فرایند تجددخواهی در کشورهای حوزه ایران فرهنگی است. در این میان، کشور تاجیکستان که سالیان دراز تحت حکومت سلسله‌های اشترخانی، شیبانی و منغیتی قرار داشت و به دلایل گوناگون دیرتر از سایر کشورهای منطقه، از طریق روسیه تزاری، که خود عقب افتاده‌ترین کشور این حوزه و نزدیک‌ترین کشور اروپایی به مرزهای آسیای میانه به شمار می‌رفت، با تمدن جدید آشنا شد و در اندک زمانی با هجوم روس‌ها به این سرزمین، مستعمره روس و پس انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز در قالب یکی از جمهوری‌های آسیایی اتحاد جماهیر شوروی

در جامعه‌ی ظاهراً بی‌رنگ و بی‌طبقه‌ی کمونیستی مستحیل گردید. تردیدی نیست که زبان و ادبیات فارسی/تاجیکی در تمامی تحولات یادشده نقشی مهم و اثرگذار داشته است؛ چرا که از یک سو ابزار ارتباط روشنفکران و تجددخواهان با توده‌های مردم و انتقال ایده‌ها و آرمان‌های ایشان بوده و از سوی دیگر به‌عنوان عنصری هویت‌بخش با میراثی دست کم هزارساله، به حضور تاجیکان در سرزمین فرارود در برابر تمامیت‌خواهی قومی/زبانی همسایگان و رقبای منطقه‌ای رسمیت و مشروعیت می‌بخشیده است. بر این اساس، مسأله‌ی اساسی پژوهش پیش رو واکاوی و تحلیل نسبت زبان، خط و ادبیات فارسی با مقوله‌ی بیداری و تجدد و نقش و جایگاه آن در شکل‌گیری و تطور انواع نواندیشی و نواندیشان در تاجیکستان است.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در خصوص ارتباط تجدد و نواندیشی با زبان فارسی در تاجیکستان تاکنون پژوهشی در سامانه‌های معتبر نمایه‌سازی آثار پژوهشی فارسی ثبت نشده است؛ اما از نزدیک‌ترین تحقیقات منتشر شده به موضوع این مقاله می‌توان موارد زیر را برشمرد:

ابراهیمی، سیده فهیمه. (۱۳۹۳). «سنت‌گرایان و نظم جدید روسی در مناطق اشغالی فرارود»؛ *مجله‌ی پژوهش‌های علوم تاریخی*، ش ۲، ۱-۲۰.

برومند اعلم، عباس. (۱۳۹۱). «سیاست‌های استعماری روسیه در فرارود»؛ *فصلنامه‌ی مطالعات تاریخی ایران اسلامی*، شماره ۴، ۱۹-۳۶.

شعردوست، علی اصغر. (۱۳۹۰). *تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان*؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

شکوری بخارایی، محمدجان. (۱۳۸۴). *سرنوشت فارسی تاجیکی فرارود در سده‌ی بیست میلادی*؛ دوشنبه: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان.

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ‌یک از منابع فوق اختصاصاً به مقوله‌ی تجدد و نواندیشی و ارتباط زبان و ادبیات فارسی با این دو مقوله در تاجیکستان نپرداخته‌اند و این پژوهش می‌تواند فتح بابی برای پژوهش‌های بیشتر و پر کردن خلأ تحقیقات در این حوزه باشد.

۳. روش پژوهش

این جستار، گزارش پژوهشی نظری است که با تکیه بر منابع اسنادی و کتابخانه‌ای کوشیده است تا به روش توصیفی-تحلیلی نقش زبان و ادب فارسی را در تکوین و انتقال مقولات مرتبط با انواع نواندیشی و تجددخواهی در تاجیکستان بررسی و تحلیل نماید.

۴. تعریف مفاهیم اصلی تحقیق

۴.۱ تاجیکستان

از آنجا که بخشی از بحث اصلی این جستار با پیشینه حضور اقوام آریایی فارسی زبان در سرزمین‌های فرارود و تاجیکستان پیوند وثیق دارد، لازم است در خصوص تاریخ و جغرافیای طبیعی، انسانی و سیاسی منطقه ماوراءالنهر و تاجیکستان تقریر مناط و تحریر محل نزاع صورت گیرد.

تاجیکستان، یکی از جمهوری‌های آسیای میانه است که در سرزمین‌های ماوراءالنهر (فرارود / ورارود) تاریخی، که از قلمروهای اصلی ایران فرهنگی و زبان و ادبیات فارسی به شمار می‌رود واقع شده است. این کشور از شمال با قرقیزستان و ازبکستان، از غرب با ازبکستان، از شرق با چین و از جنوب با افغانستان مرز مشترک دارد و میان دو رشته کوه «تین‌شان» که تا چین، و پامیر که تا افغانستان ادامه یافته است؛ قرار دارد. جمهوری تاجیکستان دارای چهار استان به نام‌های خجند، کولاب، قرقان تپه و ولایت خودمختار بدخشان کوهی و ۴۴ ناحیه دیگر است. شهر دوشنبه پایتخت این کشور که در سال‌های بین ۱۹۲۶ تا ۱۹۶۱ «استالین‌آباد» خوانده می‌شد، در غرب کشور واقع شده است. دومین شهر تاجیکستان از لحاظ جمعیت، شهر خجند (لنین آباد سابق) در شمال کشور قرار دارد. (فن‌برکه و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۳)

تاجیکستان در دوره هخامنشیان (قرن ششم پیش از میلاد) قسمتی از امپراطوری هخامنشی به حساب می‌آمد و پس از آنکه اسکندر مقدونی تمام فلات ایران از جمله این منطقه را به تصرف درآورد، جزء دولت یونانی باکتريا شد. در سده آخر قبل از میلاد، سکاها که از اقوام آریایی صحرائین بودند به این ناحیه هجوم آوردند؛ اما با مقاومت تخارها به سمت غرب رانده شدند. تخارها همه سرزمین‌های باکتريا را که

پس از آن «تخارستان» نامیده شد؛ تصرف کردند و امپراطوری کوشان توسط «کوی شانگ» پی‌ریزی شد که به مدت دویست سال، قدرت اول منطقه بود و در سال‌های پایانی قرن سوم میلادی تضعیف و به دست هون‌ها (هیاطله) در سال ۴۲۵م سرنگون گردید. بعد از فتح آسیای میانه به دست مسلمانان، مردم این سرزمین مسلمان شدند و سامانیان، حکومت نیمه مستقل خود را در این منطقه و بخش‌هایی از خراسان تأسیس و تثبیت کردند. این سرزمین، از قرن نهم تا پانزدهم میلادی، بین قراختانیان، سلجوقیان، مغولان و تیموریان دست به دست شد و سرانجام به ازبکان رسید و در دوران صفویان و افشاریان، تحت نفوذ پادشاهی ایران درآمد و پس از آن دوباره به دست ازبک‌ها (اشترخانان و منغیتیان) افتاد. امارت بخارا تا قرن ۱۹ میلادی استمرار یافت؛ اما در اواسط قرن نوزدهم با حمله قوای روس «اوراتی» و «خجند» از دست رفت و طی کشمکش‌هایی میان روس‌ها و خانات بخارا، بخش‌های شمالی تاجیکستان در قلمرو حکومت روسیه و جنوب آن تحت فرمان امیر بخارا درآمد. (عینی، ۱۳۸۱: ۱۰۵-۹۳) در طول این دوران، بخارا تحت‌الحمایه روسیه تزاری محسوب می‌شد و بعد از انقلاب بلشویکی، به دنبال یک دوره کوتاه استقلال، در سال ۱۹۲۱م، سرانجام منطقه تاجیکستان تحت سیطره حکومت بلشویکی درآمد و در مرزبندی سیاسی ۱۹۲۴م، جمهوری خودمختار شوروی «تاجیکستان» بخشی از ازبکستان محسوب گردید. به دنبال اعتراض تاجیکان، در ۱۶ اکتبر ۱۹۲۹م جمهوری خودمختار تاجیکستان به سطح جمهوری متحد ارتقا یافت و اراضی خجند را نیز که قبل از این تاریخ جزء ازبکستان بود به مالکیت خود درآورد و جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان پا به عرصه وجود گذاشت تا اینکه در ۹ سپتامبر ۱۹۹۱م، پس از فروپاشی اتحاد شوروی به عنوان یک واحد سیاسی و کشور مستقل، اعلام موجودیت کرد و به عضویت سازمان ملل درآمد. اعطای دو مرکز مهم شعر و ادب فارسی/تاجیکی؛ یعنی بخارا و سمرقند به ازبکستان بعد از انقلاب بلشویکی، تنش‌ها و چالش‌های سیاسی و فرهنگی بسیاری را در این منطقه موجب شده و روشنفکران تاجیکستان را که عموماً از شاعران و نویسندگان این کشور بوده‌اند، به واکنش ادبی در برابر آن واداشته است. (شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۵۵)

این شیوه تقسیمات مرزی و کشوری که با ملاحظات استعماری، ترکیب جمعیتی قابل توجه از اقوام تاجیک زبان را در محدوده ازبکستان و جمع کثیری از ترکان ازبک را در

جغرافیای کشور تاجیکستان تعریف کرده بود، به قدری در نظر ساکنان فرارود نامعقول جلوه می‌نمود که بدان عنوان «تبر تقسیم» داده بودند.

۴. ۲ تجدد/ مدرنیته

تجدد/ مدرنیته (Modernity) از منظر تاریخی پروژه‌ای ناتمام است که از قرن پانزدهم در غرب آغاز شده و تا امروز ادامه یافته و دوره‌های رنسانس، نوزایی، روشنگری و... را پشت سر گذاشته و به دلیل سرشت تقابلی مفهوم آن، در زمان‌های مختلف، معانی متفاوتی داشته است. ستیزنمایی مفهوم مدرنیته از آنجا ناشی می‌شود که معنای این اصطلاح همان قدر که از آنچه اثبات می‌کند برمی‌آید به آنچه که انکار می‌کند نیز بستگی دارد. (کومار، ۱۳۹۲: ۸۳۰) این مفهوم در قرن پنجم میلادی به معنای طرد شرک و الحاد و ورود به دوران نوین مسیحی، و در دوره رنسانس در مفهوم انسان‌گرایی کلاسیک و پس از آن در معنای «اکنون و اینجا»؛ یعنی غرب پس از رنسانس به کار رفته است. به هر روی، مدرنیته در چهار ساحت اصلی سیاسی، علمی و تکنولوژیک، زیبایی‌شناسی و فلسفی پیکربندی و با اصولی؛ همچون نقد سنت، انواع عقلانیت، تأکید بر جدایی دین و دولت، تأکید بر آزادی و انسان خودمختار، افسون‌زدایی از جهان و... شناخته می‌شود. هر چند متفکران غربی؛ از منتسکیو، هگل و مارکس تا برنارد لوئیس و هانتینگتون کوشیده‌اند تا روایت اروپامدار از مدرنیته را با تأکید بر دوگانه‌هایی؛ مانند متمدن-بربر، غربی-شرقی خود-دیگری و اروپایی-غیر اروپایی، تقویت کنند و بدان اعتبار بخشند؛ در شرق عالم و آسیا نیز جذابیت مدرنیته، عقول بسیار را تسخیر کرده یا به تکاپو واداشته است. (میرسپاسی، ۱۳۹۲: ۲۵-۳۴) تا آنجا که برخی از نخبگان و نواندیشان این سامان، برای خروج از عقب‌ماندگی و معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ناشی از آن، روایت اروپامحور از تجدد را صد در صد پذیرفته و برخی کوشیده‌اند، علی‌رغم مخالفت جدی نهادهای قدرتمند سنتی، آن را بومی نمایند یا با سنت شرقی خود سازگار سازند، تعدادی از روشنفکران مسلمان نیز با تلاشی دائمی در صدد ایجاد انطباق میان زیست‌مسلمانی و ارزش‌های دنیای جدید برآمده‌اند و برخی نیز در بستر سیاست مدرنیزاسیون خشونت‌بار، سریع و از بالا و در تقابل با دوگانه‌های یادشده، گفتمان بازگشت به خویشتن (تمدن ایران

باستان یا تمدن بزرگ اسلامی) را مطرح ساخته‌اند که با تمرکز بر هریک از رویکردهای فوق، نحله‌ای از نواندیشی و نواندیشان در کشورهای آسیایی و مسلمان شکل گرفته که در بخش بعد بدان می‌پردازیم.

۴. ۳ نواندیشی و انواع آن

اگر به نیت یکسو شدن از مناقشات نظری درازدامن و پیش‌برد بحث، با تسامح در تعبیر بپذیریم که مراد از نواندیش و نواندیشی در شرق همان روشنفکر (Intellectual) و روشنفکری (Enlightenment) در مغرب زمین است، یکی از قدیم‌ترین تعریف‌ها را آناتول فرانتس، پس از ماجرای معروف دریفوس در فرانسه که تعداد زیادی از شاعران، نویسندگان و هنرمندان، با امضای بیانیه‌ای در برابر آن اعلام موضع نمودند، برای این مفهوم به دست داده است: «روشنفکران آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند که بی‌آنکه تکلیفی سیاسی - و رای‌فعالیتی در محدوده حرفه ایشان - به آنها واگذار شده باشد، در اموری دخالت می‌کنند و نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد». (سعید، ۱۳۸۰: ۱۲)

بعضی از تحلیل‌گران، همه کسانی را که به حوزه فرهنگ تعلق دارند روشنفکر می‌نامند؛ اما به نظر می‌رسد معقول‌تر آن است که برای مرزبندی میان تولیدکنندگان نمادها در جامعه و مصرف‌کنندگان آن، تعریف محدودتری از این مفهوم ارائه شود چراکه روشنفکری در نقطه‌ای ماورای فعالیت‌های تخصصی گروه‌های متخصص حرفه‌ای و دانشگاهی قرار دارد. بر این اساس، روشنفکران با گسستن از مسائل بلافصل و بی‌واسطه موجود و حرکت به فراسوی وظایف عملی حرفه‌ای و تخصصی، خود را با حوزه‌های کلی‌تر معناها و ارزش‌هایی درگیر می‌کنند که هسته اصلی فرهنگ به شمار می‌رود. اینان کسانی هستند که هرگز از وضعیت فعلی امور خرسند نمی‌شوند و به رسم و عادت تن نمی‌دهند و همیشه ارزش‌های لحظه کنونی را بر اساس حقیقت والاتری زیر سؤال می‌برند. روشنفکران، نگاهبان اندیشه‌ها و سرچشمه ایدئولوژی‌ها و حافظ نگرش انتقادی و برهم‌زننده قواعد بازی قدرت‌ها و برآشوبنده ضوابط هم‌رنگی و سازشکاری فرهنگی، سیاسی و اجتماعی‌اند. از نظر تاریخی در غرب پس از آنکه پروتستانتیسم جهان‌بینی تک قطبی کلیسا را درهم شکست، روشنفکران توانستند صدای

مستقلی پیدا کنند؛ راهبری توده‌ها را بر عهده بگیرند و فارغ از نهادهای رسمی؛ مانند دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌های ملی با ایجاد ترتیبات اجتماعی تازه‌ای؛ همچون کافه‌ها، نشریات ادواری، تالارهای هنری، مجامع و انجمن‌های ادبی و... و با شکل دادن به مطالبات اجتماعی و مشارکت در تحولات عصر مدرنیته بر تمام شوئون و شقوق حیات اجتماعی تأثیر بگذارند. روشنفکران دنیای مدرن چه در غرب و چه در شرق موقعیت‌های راهبردی حساسی را به دست آورده‌اند؛ گاه مورد لطف و گاه مورد غضب صاحبان قدرت و ثروت قرار گرفته‌اند؛ گاه موقعیت مستحکمی در جامعه داشته و گاه در آستانه انقراض بوده‌اند ولی در تحلیل نهایی به قول عدرا پاوند، آنها «آنتن‌های نژاد بشر» هستند. (کوزر، ۱۳۹۲: ۵۱۵)

در مشرق زمین نیز همچنانکه تجدد ناکام و نافرجام کلاسیک به اعتقاد برخی پژوهشگران با ترجمه متن مقدس و تاریخ‌نگاری به زبان فارسی در زمان سامانیان و در جغرافیای تاجیکستان کنونی آغاز شده (میلانی، ۱۳۸۷: ۲۹)؛ مفهوم جدید تجدد هم با نوعی نهضت اصلاح دینی به طلایه‌داری سیدجمال‌الدین اسدآبادی توأم بوده است، البته در ادوار بعدتر نحله‌های سکولار و مذهب‌ستیز هم در میان نواندیشان آسیای مرکزی پدید آمده‌اند. در مجموع روشنفکری را می‌توان به گونه‌هایی؛ همچون روشنفکری سنتی در برابر روشنفکری ارگانیک؛ روشنفکری حرفه‌ای در برابر آماتور؛ روشنفکری دینی در برابر سکولار یا ضد دین؛ و از منظری دیگر به روشنفکری لیبرال، تمامیت‌خواه، ملی‌گرا، رسالت‌گرا، ادبی، ژورنالیستی و... نیز تقسیم‌بندی کرد. (ر.ک. سعید، ۱۳۸۰)

۴. زبان و تجدد

حتی اگر زبان را مساوی یا مساوق جهان ندانیم، از آنجا که تجدد سلسله‌ای به هم پیوسته از تحولات اقتصادی، سیاسی و به‌ویژه فرهنگی در مفهوم عام آن است و از آن رو که زبان، محور و نقطه تلاقی نمودها و نمادهای مادی و معنوی فرهنگ به شمار می‌رود، در فرایند تجدد نیز تمامی تحولات فرهنگی، اخلاقی، مذهبی، زیباشناختی، سیاسی و... در پیوند با زبان شکل می‌گیرد. در این میان ادبیات هم که مظهر اتم و اکمل کاربرد زبان در تولید و زایش فرهنگی است، فارغ از نحله‌های افراطی تعهدگرایان در آن، که هنر را صرفاً برای هنر و تولید زیبایی می‌خواهند، می‌کوشد تا نخست از طریق یاری‌رساندن به فرایند خودشناسی که لازمه و ملازم تجدد است و پس از آن با ترجمه محصولات فکری گاه پیچیده نواندیشان و

تجددخواهان به زبان توده و عرضه آن در قالب‌های مقبول‌تر برای لایه‌ها و اقشار گوناگون جامعه، نقش خود را در گذار از سنت به تجدد اجرا نماید. چنانکه زین‌العابدین مراغه‌ای در سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ و میرزا عبدالرحیم طالبوف در رساله احمد چنین کردند. نکته مهم دیگر آن است که تجدد لزوماً با نوعی انقلاب علمی درون‌زا یا واراداتی همراه و همزاد است. در سرزمین‌های شرقی علاوه بر تغییر در نظام آموزشی، ورود پدیده‌ها و مظاهر فناوری مغرب زمین؛ همچون قطار و اتومبیل و فناوری‌های ارتباطی؛ همچون تلگراف و به‌ویژه ماشین چاپ نهایتاً منجر به ظهور شکل جدیدی از مناسبات در تبادل افکار و تعامل میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان آثار علمی و ادبی می‌شود. کثرت مخاطبان آثار چاپی و انگیزه نفوذ گسترده در افکار عمومی، هم ضوابط و معیارهای بلاغت را در رعایت اقتضای حال و مقام دگرگون می‌سازد و اهل قلم را به سمت ساده‌نویسی سوق می‌دهد و هم شکل و قالب‌های عرضه را تغییر می‌دهد. کتاب که قالب اصلی ارائه افکار در دنیای سنت و همساز با خرد ملکوتی و کلی‌نگری انسان سنتی است جای خود را به مقاله که همساز با خرد ناسوتی انسان معاصر است می‌دهد و نثر که دارای زبانی ارجاعی، واقعیت‌نما و سازگار با دنیای جدید است، به تدریج به جای شعر که واجد زبان عاطفی، اقناعی و تخیل‌نمای دنیای سنت است می‌نشیند. (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۹۲: ۲۴) اگرچه در تاجیکستان نیز؛ همچون ایران و افغانستان، گاهی تجددخواهان به اقتضای عادت‌های ذهنی توده مخاطبان خویش، ناگزیر زبان ارجاعی نثر را در قالب‌های شعری معهود به کار گرفته و اندیشه‌های خود را منظوم ساخته‌اند.

۵. بحث

نواندیشی و تجدد در فرارود؛ در خلال سده نوزدهم میلادی / سیزدهم هجری قمری، نخستین منادیان بیداری و تجدد در کشورهای ایران، مصر، ترکیه و هندوستان، با موقفی اسلامی و نگاهی به افق‌های غربی پدید آمدند. در واقع مواجهه پاره‌ای از این افراد با پیشرفت‌های مغرب زمین موجب تنبه و بیداری این افراد در خصوص عقب‌ماندگی شرق اسلامی شد. سیدجمال‌الدین اسدآبادی با هویتی افغان/ ایرانی/ عرب سردمدار این جریان بود و امروزه آغازگر نواندیشی دینی در میان مسلمانان جهان

شناخته می‌شود. پیروان سیدجمال‌الدین، در غرب آسیا و شمال آفریقا یا در شبه قاره و ایران به بسط اندیشه‌های این عالم روشنفکر جهان اسلام پرداختند؛ اما در فرارود مواجهه روشنفکران با غرب از طریق روسیه تزاری صورت گرفت. جنبش‌های بیداری در سه حوزه «فرارود» «ایران و افغانستان» و «مصر و عثمانی» دارای عناصر مشترکی هستند و مطالبات یکسانی دارند که عبور از ساختار سیاسی استبدادی، تأسیس پارلمان و تشکیل نظام مشروطه در صدر آن و رفع ظلم و تعدی حکومت‌ها، اصلاح نظام آموزشی و مناسبات اقتصادی، خرافه‌زدایی از مذهب و... در ذیل آن قرار دارد و البته مطالبات و آرمان‌های جنبش‌های معارف‌پروری و تجددخواهی در تاجیکستان نیز در همین طیف جای می‌گیرد. اگرچه این مطالبات با آنچه که در غرب بر مبنای انسان‌گرایی، اصالت فرد و مرجعیت قرارداد اجتماعی در مشروعیت‌بخشی به قدرت روی داده، فاصله زیادی دارد، تردیدی نیست که پی‌گیری همین آرمان‌ها و مطالبات برای ترقی و پیشرفت و رسیدن به ممالک راقیه مغرب‌زمین، سرآغاز تجدد در سرزمین‌های اسلامی است که تا امروز نیز با راهبردهایی؛ همچون بازگشت به تمدن بزرگ باستانی یا اسلامی، «نیل به یا استحاله در» تمدن جدید اروپایی، جهان‌وطنی مارکسیستی و... دنبال شده است.

۶. نگاهی به نهضت‌های تجددخواهی در تاجیکستان

نوادرالوقایع بیداری مردم تاجیکستان؛ بی‌تردید رساله «نوادرالوقایع» نوشته احمد مخدوم دانش، نخستین سند نواندیشی و تجددخواهی در فرارود است. احمد مخدوم دانش ملقب به «حکیم بخارا» در سال ۱۸۲۶م در بخارا متولد شد. و علی‌رغم تنگدستی خانواده با دشواری‌های فراوان به مکتب رفت و علوم متداول زمان خود را فراگرفت و به سبب هوش سرشار و تلاش و پشتکار توانست به خدمت امیر نصرالله منغیتی راه یابد و در خدمت دیوانی ارتقا یافته طرف اعتماد امیر قرارگیرد.

در سال ۱۸۵۹م، امیر نصرالله، هیأت دیپلماسی خود را به منظور تقدیم پیام تسلیت در گذشت امپراتور، نیکلای اول و تهنیت جلوس الکساندر دوم به روسیه گسیل داشت. احمد دانش با سمت «میرزای ایلچی» همراه هیأت اعزامی به سن پترزبورگ رفت. تبلیغات حکومتی و تملقات درباری که امارت بخارا را قدرتمندترین دولت جهان معرفی می‌کرد در خلال این سفر، در ذهن و ضمیر دانش رنگ باخت و به دنبال مذاکرات دو جانبه سیاسی و بازدید از کارخانه‌های صنعتی و قوای نظامی و مراکز علمی و فرهنگی روسیه تزاری، پرده غفلت را از چشمان این میرزای جوان کنارزد و او را با عمق جهل و عقب‌ماندگی ملت و مملکت خویش آشنا نمود. تلاش‌های دانش برای اقناع و ترغیب حاکم بخارا به اتخاذ تصمیم و تدبیری برای بهبود اوضاع بی‌نتیجه ماند. پس از مرگ امیر نصرالله، امیر مظفر، یگانه پسر او بر تخت شاهی نشست. در دوران او اشخاص بی‌کفایت و بی‌سواد و کیشمردان متعصب، اداره امور را به دست گرفتند و به معنای دقیق عبارت، «عالمان مُلْجَم و جاهلان مکرم» شدند. مع الوصف، دانش که همچنان در خدمت دربار بود پس از استیلای روسیه بر آسیای میانه در زمان این پادشاه بی‌اراده و نادان، برای اظهار دوستی و هماهنگی همکاری‌های آتی در زمره هیأت سیاسی بلندپایه‌ای به ریاست ابوالقاسم بیگ با سمت مشاور به روسیه اعزام شد. در این سفر، احمد دانش در چشم مأموران امور خارجه روسیه خردمندتر، با دانش‌تر و با فضیلت‌تر از سایرین جلوه نمود. تدبیرسازی دانش در حل مناقشات دیپلماتیک، موجب حرمت و حشمت او در نظر طرف روس گشت و دانش با استفاده از این فرصت توانست با یکی از کارمندان بلندپایه وزارت امور خارجه روسیه طرح دوستی ریخته، به واسطه او از اوضاع سیاسی - اجتماعی اروپا آگاهی‌هایی کسب کند. (شعردوست، ۱۳۹۰: ۵۰)

دانش، احوال شرم‌آور هیأت اعزامی، ایلچی جاهل و همراهان او را در این سفر، با نثری که نمونه‌اعلای ساده‌نویسی و انحراف از هنجار ادبی این روزگار شمرده می‌شود، به تلخی تصویر کرده است: «ما جمعی دهان گشاده و چشم‌ها بازمانده، درحیرت بودیم که این‌جا کجاست و این چه جاست! حالی که می‌آمدیم شب بود و هوا تیره و نم، چه شد که الحال روز است و آفتاب؟ از بسیاری چراغ‌ها، شب را از روز فرق نمی‌کردیم و گاه انگشت به دیده می‌مالیم که آیا این مشغله در عالم رؤیا نمایان گشته است و این عجوبه و پری‌خانه در خیال ما نمودار شده است... و ما همچنان حیران و بی‌شعورانه

قدمی پیش می‌نهادیم و جای رفت و نشست را نمی‌دانستیم... سراسیمه به عقب می‌نگریستیم، تیز تیز با ترس و لرز پای پیش می‌زدیم و مانند بوزینگان تملق می‌کردیم که «ما بی‌زبانانیم و گاوان از صحرا رسیده، رسم و عادات شما را ندیده، معذورمان دارید. «زدشت ترک می‌آئیم از وضع ادب دوریم/ جنونی گر کنیم ای شهریان حسن معذوریم»». (همان)

احترام روس‌ها نسبت به احمد دانش، قدر و مرتبه او را در نظر امیر و اهل دربار بالا برد و مناصب گوناگونی به وی پیشنهاد شد؛ اما با توجه به بی‌سامانی دولت و ستمکاری امیر، دانش با عذر و بهانه از پذیرش این مناصب تن زد. پس از سفر سوم و تکریم دانش از سوی شخص امپراتور روسیه، امیر بر اصرار خود در این خصوص افزود. دانش در برابر اصرار امیر، نگارش رساله‌ای در نظم و ترتیب مملکت داری را عهده‌دار شد تا دستور اداره ملک و رعیت گردد؛ اما پس از اتمام و ارائه این رساله، پیشنهادهای احمد دانش که اصلاح بنیادین سیستم دولت‌داری امارت بخارا را در نظر داشت، امیر مظفر را به خشم آورد. عزل احمد دانش با آن مایه از فضل و حرمت و عزت پر هزینه بود؛ بنابراین به بهانه قضا، به منطقه خزار تبعید شد. پس از سه سال، با مرگ امیر مظفر و به تخت نشستن امیر عبدالأحد خان، دانش به بخارا بازگشت و در حجره استیجاری مدرسه کولتاش به نگارش اثر بزرگ و تأثیرگذار خود «نوادر الوقایع» اقدام نمود.

«نوادر الوقایع» که گذشته از ارزش‌های تاریخی، از نمونه‌های عالی نثر تاجیکی به‌شمار می‌رود، نخستین متن رسمی تولید شده در بستر زبان فارسی با آرمان اصلاح‌گری و تجددخواهی در تاجیکستان محسوب می‌گردد که برآیند تأملات دردمندان، تجربیات و مطالعات احمد مخدوم دانش، بنیانگذار جریان نواندیشی در فرارود و تاجیکستان است. دانش در این اثر، تجربیات سیاسی خویش را در کنار اندیشه‌های فلسفی و انقلابی، با نثری ساده و در عین حال شیوا و فخیم بیان نموده است. اندیشه‌های جسورانه احمد دانش، از یک انقلاب فکری تمام عیار در حال و وضع فکری و فرهنگی آن روز بخارا خبر می‌داد و در کوتاه‌زمانی موجب بیداری جوانان ترقی‌خواه ماوراءالنهر گردید؛ به‌گونه‌ای که ردپای افکار او در شعر شاعران معارف‌پرور این سامان به خوبی مشهود است. صدرالدین عینی، مشهورترین چهره نواندیشان تاجیک، در خصوص آشنایی خود با نوادرالوقایع، می‌نویسد: «جاهای به من تأثیربخش نوادرالوقایع آنجاها بودند که من آن حادثه‌ها را در زندگی دیده بودم و از آن

احوال دلتنگ می‌شدم؛ اما هیچگاه اصلاح کردن و اصلاح شدن آن احوال، در خاطر نمی‌گذشت و گمان می‌کردم دنیا همین طرز آمده است، همین طرز هست و همین طرز هم می‌رود. چه باید کرد؟ و خود را با این بیت بیدل که همان وقت‌ها زبان زد همه از دنیا دلتنگ شدگان بود تسلی می‌دادم:

زندگی در گردن افتاده است بیدل چاره شاد، باید زیستن؛ ناشاد، باید زیستن

اما وقتی که من آن احوال فلاکت اشتمال را در مندرجات نوادرالوقایع با تصویر ریثالی، با تصویری که خود در زندگی دیده بودم، دیدم، به من حالت دیگر روی داد. من در دل خود گفتم: این احوال را اصلاح کردن لازم است، مادام که من اصلاح کرده نمی‌توانم، از وی نفرت کردن ضرور است.» (عینی، ۱۳۶۲: ۶۶۱)

۷. جنبش معارف‌پروری در تاجیکستان

تحجر و ستم شدید حاکمان منغیتی بخارا که تحولات سیاسی ماوراءالنهر را به نفع روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی رقم زد، مورد نکوهش روشنفکران و در رأس آنها «احمد مخدوم دانش» بود. دانش نیز همچون سیدجمال‌الدین اسدآبادی در آغاز به راهبرد «اصلاح از بالا» عقیده داشت و پس از مراجعت از سفر روسیه قصد داشت با اثرگذاری بر دیدگاه‌های امیر بخارا او را به انجام اصلاحات و ترمیم خرابی‌ها تشویق کند؛ اما از آنجا که راهبرد اصلاح از بالا معمولاً یا به نتیجه نرسیده یا دستاوردهای آن عمیق و ماندگار نبوده است همچون همیشه تاریخ، این راه میان‌بر نتیجه نداد و نگاه استبدادی امیر، هر گونه تغییر و تحولی را غیر قابل تحمل شمرد لذا دانش که از اصلاح ساختارها از جانب امیر بخارا نومید شده بود، خواستار سرنگونی حکومت منغیتیان گردید. از دیگر منادیان تجدد که بلا استثنا تحت تأثیر اندیشه‌های احمد مخدوم دانش و نوادرالوقایع بودند، می‌توان به «شاهین»، «واضح»، «میرزا سراج»، «فائض»، «صبا» و... اشاره کرد که اگرچه اغلب به اصلاحات در امور اداری و اجتماعی قانع بودند؛ اما این مطالبه حداقلی هم از سوی حکومت استبدادی تحمل نشد و قربانی ترور و وحشت امیر بخارا گردیدند.

نفوذ افکار ترقی خواهانه و دمکراتیک به فرارود، علاوه بر روشن بینی مخدوم دانش در تحلیل اوضاع روسیه تزاری، در ادوار بعد معلول انتشار مطالب گوناگون به زبان های ترکی و فارسی در عثمانی، قفقاز، آذربایجان، ایران، هندوستان و... بود که علی رغم مشکلات بسیار به ماوراءالنهر می رسید. از میان نشریات، می توان به «ترجمان» اشاره کرد که به زبان ترکی نشر می یافت و «حبل المتین» که به زبان فارسی چاپ می شد. صدرالدین عینی عامل دیگر در راه پیشبرد و اعتلای آرمان اصلاح گری و تجددخواهی در جامعه تاجیکستان را انتشار «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» اثر زین العابدین مراغه ای می داند. (عینی، ۱۳۶۲: ۳۴۵) مؤلف در این رمان از شرایط موجود در ایران انتقاد کرده؛ اما وضع بخارا به مراتب بدتر از ایران بود. به هر روی اندیشه ها و تمایلات دمکراتیک و ترقی خواهانه عموماً از راه درج این مضامین در آثار ادبی به ویژه شعر منعکس می شد. ناگفته پیداست که نوشتن این مطالب و پرداختن به این مضامین در ذیل حکومت سفاک امیران بخارا همیشه با محدودیت هایی همراه بوده است حتی جو به گونه ای بود که نوشتن درباره موضوعات صرفاً «غیر دینی» فی حد ذاته فعالیتی انقلابی / شورشی قلمداد می شد و روحانیون درباری داغ بدعت گذاری و یاغی گری بر پیشانی نویسندگان این آثار می گذاشتند. در چنین فضایی بسیاری از شاعران به سبب سروده های انقلابی خود محکوم به اعدام شدند. زبان سروده های انقلابی این دوران، بسیار ساده و نزدیک به زبان عامه است. به ویژه نمونه های برجسته شعر احمد مخدوم دانش و واضح از این زبان بهره مند می باشد در حالی که حامیان ادبیات درباری و ادبیات صوفیانه از زبانی تقننی و متکلف استفاده می کردند. از نظر مضمون نیز آثار شاعران و نویسندگان این جنبش خالی از مفاهیم صوفیانه و زاهدانه بوده، حتی غزل های ایشان متضمن مضامین بیداری است. یکی دیگر از ویژگی های مهم این دوره، پیوندی است که میان نویسندگان دمکراتیک تاجیک و سخنوران ازبک؛ همچون مقیمی، فرقت و حکیم زاده که مضامین تند و تیزی را در آثار خود منعکس کرده اند، وجود دارد. ریپکا در تاریخ ادبیات خود از پیوندهایی میان عقاید این شاعران با نویسندگان ملل همجوار قزاق و ایرانی نیز یاد کرده است که ابای کوننیف قزاق و میرزا فتحعلی آخوندف ایرانی از آن جمله هستند. (ریپکا، ۱۳۷۰: ۳۳۶ و ۶۹۲) البته این موارد غیر از انبوه نویسندگان و شاعران ازبکی هستند که بنابر سنت ادبی دیرین اقوام فرارود آثار خود را به زبان تاجیکان خلق می کردند. تحولی که ادبیات عصر معارف پروری پشت سرگذشت در تاریخ ادبیات تاجیکی بی سابقه

است. در کنار اقدامات احمد دانش و شاگردان او همچون قاضی شریف جان مخدوم، میرزا عبدالواحد منظم و... پس از استیلاي روسيه بر فرارود، در کنار پیامدهای منفی حضور نظامی روس‌ها، تشکیل مکتب روسی و انتشار نشریات در این منطقه به تسریع این تحولات کمک کرد. علاوه بر نشر مطبوعات ادواری در فرارود که با روزنامه «ترکستان» آغاز می‌شود، پیدایش محله‌های روس‌نشین در اطراف شهرها و روستاهای این سامان که ساکنان آن انقلابیون تبعیدی روسیه تزاری بودند به رشد افکار انقلابی با نگاه سوسیالیستی شدت بخشید و همین امر موجب شد که به جای مشروطه‌خواهی، انقلاب بخارا به دامن بلشویسم بغلتد. به هر روی جریان ادبیات روشنفکری در تاجیکستان، منبعث از جنبش معارف‌پروری و ثمره خدمات احمد مخدوم دانش است که توانست گروهی از شاعران جوان آزادی‌خواه را بر گرد خود متحد سازد. عبدالقادر خواجه سودا، قاری رحمت‌الله واضح، عیسی مخدوم بخارایی، شمس‌الدین مخدوم شاهین، محمد صدیق حیرت بخارایی، میرزا حیت صهبا، میرزا عظیم سامی و... شاعرانی هستند که در محفل دانش گرد آمده بودند.

۸. جنبش معارف‌پروری و زبان و ادب فارسی

جنبش معارف‌پروری پیش از آنکه یک جریان اجتماعی فراگیر باشد، خیزشی در زبان و ادبیات فارسی تاجیکی به شمار می‌رود. احمد مخدوم دانش با آنکه خود، شاعر و از پیروان مخلص سبک هندی و مقلدان خالص بیدل دهلوی بود بر خلاف سنت دیرین شاعران این سامان به جای شعر، زبان نثر را برای نگارش آرمان‌های تجددخواهانه خویش برگزید و طرفه آنکه در نوشته‌های خود به نقد بی‌محابای طرز بیدل و پیچیدگی‌های زبانی آن قیام کرد. دانش با نگارش نوادالوقایع نه‌تنها الگویی عملی از نثر ساده جدید فراروی ادیبان و روشنفکران فرارود قرار داد بلکه به‌صراحت همگان را به دست برداشتن از زبان نوشتاری پرتکلف و روی آوردن به ساده‌نویسی دعوت کرد. «این دعوت را همه پیروان احمد دانش پذیرفتند. در اواخر سده نوزده بخصوص در آغاز سده بیست، نه تنها در حوزه ادبی بخارا، بلکه در دیگر حوزه‌ها نیز سادگی و روانی فارسی فرارود بر شیوه‌های نوینی استوار شد» (شکوری بخارایی، ۱۳۸۴: ۱۰) دعوت احمد دانش بیش از همه در نثر میرزا عظیم سامی، شریف‌جان مخدوم صدر ضیا و عبدالرؤف فطرت جامعه عمل پوشید. نگاهی به داستان‌های

عبدالرؤوف فطرت، «مناظره» و «بیانات سیاح هندی» نشان می‌دهد که او در ساده‌نویسی از سامی و صدر ضیا هم پیش‌تر رفته است. وی در مقدمه نخستین داستان خود، با زبان محاوره بخارا ئیان چنین نوشته است: «هموطنان عزیزم! ملت نجیبه بخارا را پوشیده نخواهد بود که مدتی است اختلاف جدید و قدیم که مبدأش بجز اشتباه‌کاری و فسادانگیزی خائنان ملت چیز دیگر نیست، وطن مقدس ما را فروگرفته ... بدیهی است که سبب عمده این خواری و خرابی مسلمانان نیست مگر همین اختلاف بی‌معنی! بنا بر این، هر که خود را خادم دین مبین اسلام می‌داند، می‌کوشد تا این اختلاف خانه برانداز را از میان ما بخارایی‌ها بر دارد.» (عینی، ۱۹۲۶: ۵۳۲)

نگاهی به آثار منتشر شده در دهه آخر سده نوزدهم و ربع اول قرن بیستم در تاجیکستان، خصوصاً آنچه که در مطبوعات این دوران؛ روزنامه بخارای شریف (نخستین روزنامه تاجیکی) و شعله انقلاب (نخستین مجله تاجیکی) به چاپ رسیده، نشان می‌دهد که فارسی تاجیکی فرارود در این دوران همراه با حفظ اصالت‌های زبان فارسی تاجیکی، بسیار ساده و به زبان محاوره نزدیک شده و به دلیل اتکا بر تحولات طبیعی زبان و هوشمندی منادیان ادیب و روشنفکر این تحول، در عین سادگی، متانت سخن فصیح را نیز با نهایت احتیاط حفظ کرده است. این شیوه نگارش که از سوی مبدعان آن «طرز محاوره» نامیده شده بود در نیمه قرن بیستم از جانب ادیبان دولت کمونیستی این دوره، «زبان کلاسیک» و «زبان خلقی» نام گرفت، اما چنانکه در بخش‌های بعد خواهد آمد افراط در این شیوه نهایتاً منجر به انحطاط زبان و موضع‌گیری روشنفکران نسل دوم در برابر نویسندگان نسل کومسومول گردید.

۹. جنبش تجددخواه جدیدیه و نسل دوم روشنفکران

پس از جنبش «معارف‌پروری»، نسل دوم نواندیشان فرارود که از اواخر قرن نوزدهم فعالیت‌های فرهنگی و معرفتی خود را آغاز نمودند از جانب سنت‌گرایان متعصب، به صفت تحقیرآمیز جدید و جدیدان و جدیدیه موصوف شدند. اگرچه کلمه «جدید» فی‌نفسه بار تحقیرآمیزی ندارد، ملایان کهنه‌پرست درباری که موقعیت اجتماعی خود را با گرایش مردم به نواندیشان جوان در مخاطره می‌دیدند. برچسب «جدید» را به صورت تحقیرآمیز و در معنای کافر، مرتد و... برای ترقی‌خواهانی که خود را «جوان‌بخاریان» می‌نامیدند به کار بردند

که شباهت این نام با «جوان ترکان» در عثمانی، گواه اثرپذیری این جریان از حرکت‌های ترقی‌خواهانه در ترکیه است. «جوان‌فکران»، «معارف‌پروران»، «اصلاحات‌پروران»، «اصلاحات‌خواهان» و «نوپرستان» عناوینی هستند که این گروه به تناوب و به تفاریق در آثار خویش برای خود به کار برده‌اند. این جنبش فکری-فرهنگی تدریجاً به جریانی سیاسی - اجتماعی و اصلاح‌خواه در اوایل قرن بیستم تبدیل شد که اشاعه آرمان‌های آن به واسطه تولیدات ادبی، صورت می‌گرفت. البته این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که توسعه «راه آهن» به وسیله روس‌ها و افزایش تردد به مناطق مرکزی روسیه تأثیر بی‌سابقه‌ای بر ادبیات نیمه دوم قرن نوزدهم و آثار سخنورانی؛ همچون مقیمی، فرقت، حمزه حکیم‌زاده، دلشاد و عنبر آتون گذاشت. در اوایل قرن بیستم نیز حیرت، صهبا، اثیری و عینی تحت تأثیر ادبیات روسی بودند. (شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۹۱-۱۲۷)

همان‌گونه که در ایران تأسیس دارالفنون و انتشار نشریاتی؛ همچون وقایع‌اتفاقیه، کاغذ اخبار و... و در افغانستان تأسیس «لیسه حبیبیه» و انتشار جریده شمس‌النهار به تدریج زمینه‌های گرایش به مشروطه‌خواهی را ایجاد نمود، در تاجیکستان نیز تغییر تدریجی نظام آموزشی و تشکیل مکتب‌های اصول نو و مدارس روسی و انتشار روزنامه‌هایی؛ نظیر «بخارای شریف» به زبان تاجیکی، اساس و زمینه‌های تحول را تشکیل می‌دهد. اصلاحات مورد نظر جدید آن نیز؛ همچون جمعیت مشروطه‌طلب اول و دوم در افغانستان و مشروطه‌خواهان ایران، اجرای عدالت و پیشرفت در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اداری و... را در سایه شریعت و دین جست و جو می‌کرد. رهبران جنبش جدیدان، جوان‌ترین شاگردان و مریدان احمد مخدوم دانش بودند و در صدر آن‌ها صدر ضیاء و با وساطت وی، «صدرالدین عینی» شاعر پر آوازه تاجیک و بنیانگذار جمهوری تاجیکستان قرار داشت. محمود خواجه بهبودی و عبدالقادر (عبدالقادر عبدالشکوراف) در سمرقند، منور قاری (عبدالرشیداف) در تاشکند و عبدالواحد مُنظِم در کنار صدرالدین عینی در بخارا پیشگامان این جنبش در فرارود هستند که در این دوره می‌توان ایشان را در سلسله نواندیشان دینی آسیای میانه جای داد. امید جدیدان، به انجام اصلاحات در زمان حکومت امیر عبدالأحدخان (۱۸۸۵-۱۹۱۰م) به جایی نرسید؛ (عینی، ۱۳۸۱: ۶۳) اما زمانی که امیرعالم خان - که از بسیاری جهات شبیه امان‌الله خان در افغانستان است - به تخت سلطنت جلوس کرد، امید به اصلاحات دوباره زنده شد. بسیاری از روشنفکران، عالم‌خان را مردی دوران‌دیش و ترقی‌خواه تصور می‌کردند و حتی کسانی؛ همچون عبدالرئوف فطرت،

صدرالدین عینی، عبدالواحد منظم، و... به میمنت جلوس او بر اریکه قدرت اشعاری سرودند. امیدها دیری نپایید؛ اقدامات بعدی عالم خان، بار دیگر نشان داد که امید به اصلاح از بالا بیهوده است. نواندیشان جدید، که نسبت به «معارف‌پروان» عملگراتر بودند، به انتقاد ملایم از امیران اکتفا نکرده، با تأسیس روزنامه و مکاتب اصول نو، افکار خویش را گسترش داده بودند، پس از سرخوردگی از اصلاحات «عالم‌خانی» از حدود سال‌های (۱۹۱۲م) به بعد تدریجاً به رادیکال شدند و زمینه‌های شکل‌گیری «انقلاب بخارا» را با هدف براندازی حکومت استبدادی ایجاد نمودند. چندسال پس از این وقایع، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م روسیه به وقوع پیوست و کشور شوراهای تحقق یافت. در نوامبر همان سال در تاشکند، حکومت شوروی برقرار شد و به فاصله کوتاهی در آوریل ۱۹۱۸م یک جمهوری خودمختار در بخش شمالی آسیای میانه با ضوابط اتحاد جماهیر شوروی پدید آمد. مقارن همین ایام، تضاد میان حکومت خان‌سالار بخارا و حکومت نوپای شوروی بالا گرفت. تشدید ضدیت میان دولت شوروی و امارت بخارا، فضای تنفسی را برای روشنفکران مبارز ایجاد کرد. جدیدان جوان بخاری که پیش‌تر موضع خود را نسبت به شوروی مشخص کرده و به شوروی‌ها گرویده بودند با بررسی اوضاع تصمیم گرفتند با اتحاد حکومت ترکستان شوروی فعالیت کنند. همکاری جدیدان با ژنرال کالیسوف، رئیس حکومت ترکستان شوروی به درگیری نظامی میان قشون امیرعالم خان از یکسو و ارتش کالیسوف و جوان بخاریان مسلح از دیگر سوی انجامید. عالم‌خان به مدد «حیله‌جنگی»‌های خود، علی‌رغم شکست نیم‌بند از قوای متخاصم، توانست با وعده انجام بعضی اصلاحات، حکومت خود را حفظ کند. بعد از این ماجرا زیستن در امارت بخارا و حتی بخارای نو که تحت نفوذ ترکستان شوروی اداره می‌شد، برای «جوان‌بخاریان» غیر ممکن گردید؛ چراکه حکومت بخارا به حذف فیزیکی و بی‌سر و صدای روشنفکران از طریق ترور دست یازید. لذا قاطبه اعضا به همراه کمیته مرکزی به تاشکند کوچیده حزب «جوان بخاریان سوسیال - انقلابی» را بنیاد نمودند. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۸م در شهر تاشکند طی جلسه‌ای تغییر ایدئولوژی حزب اعلام شد. جدیدان بخارا از این پس تحت عنوان «کمونیستان - بلشویکان» و زیر نظر حزب کمونیستی بخارا به ریاست عبدالله خواجه توره‌اف، شخصیتی تاریخی که بعدها قهرمان مثبت رمان «داخونده»ی صدرالدین عینی تبدیل شد، فعالیت می‌کردند. از این تاریخ به بعد دوره نواندیشی سکولار و ضد دین در فرارود آغاز شد؛ اما تعدادی از روشنفکران جوان بخاری یکسال بعد از «حزب کمونیست بخارا» بریده، به رهبری فیض‌الله خواجه‌اف، حزب

«جوان بخاریان انقلابچی» تشکیل دادند. در برنامه‌های «جوان بخاریان انقلابچی» برای بعد از فروپاشی امارت بخارا موارد جالبی وجود دارد. نخست اینکه در زمینه دین، حزب قصد داشت از دین و شریعت به‌عنوان سلاح در برابر حکومت خان‌سالار و سرمایه‌داری-فئودالی استفاده کند. دوم آنکه؛ در زمینه برنامه‌های آموزشی، در مقاطع ابتدایی، دروس به زبان اکثریت مردم بومی تدریس شود؛ اما در مقاطع آموزش عالی «زبان ادبی ترکی» جایگزین گردد. تاجیکان در این برنامه یکی از قبایل ترک به حساب آمده بودند. (شعر دوست، ۱۳۹۰: ۱۲۵-۱۴۲)

۱۰. پان‌ترکیسم و نواندیشی در فرارود

در طول تاریخ، مردم ماوراءالنهر به رغم تنوع گسترده قومی، زبانی و فرهنگی با صلح و سلام در کنار هم زندگی می‌کردند. شاعران تاجیک و ازبک روابط حسنه‌ای با هم داشتند و ملمع‌سرایی (فارسی-ترکی) با نام «شیر و شکر» در این سامان رواج تمام داشت؛ تجدد و نواندیشی در فرارود نیز؛ همچون سایر بلاد اسلامی با نواندیشی دینی و انترناسیونالیسم اسلامی آغاز شد؛ (عینی، ۱۳۶۲: یازده تا پانزده / مقدمه سعیدی سیرجانی) اما به دلیل تحولات سیاسی-اجتماعی بعدی در منطقه، به‌ویژه ظهور ملی‌گرایی ترک در ترکیه، ازبک‌ها و طوایف ترک ساکن ماوراءالنهر که پس از نفی سلطه امیران بخارا به دنبال تعریف هویتی جدید برای خود بودند به ناسیونالیسم ترکی گراییدند. این رویکرد در گام بعدی با انکار، طرد و تحقیر هویت تاجیکان منطقه روز به روز رادیکال‌تر شد و نهایتاً به نوعی پان‌ترکیسم بدل گشت. سرعت تحول فکری بعضی از نواندیشان فرارود از جهان‌وطنی اسلامی تا پان‌ترکیسم افراطی از شگفتی‌های تاریخ روشنفکری در این منطقه است.

۱۱. عبدالرئوف فطرت از نواندیشی دینی تا چنگیزپرستی

بیداری و تجددخواهی در ماوراءالنهر؛ مانند بیشتر ممالک اسلامی با جهان‌وطنی (انترناسیونالیسم) اسلامی آغاز می‌شود. نفوذ اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و شاگردان مکتب او؛ همچون شیخ محمد عبده، اقبال لاهوری و... در افغانستان، هندوستان، ایران، مصر، عثمانی، شامات، عراق، حجاز و... موجب هژمونی بی‌رقیب

جریان بیداری اسلامی تمدن‌گرا - اسلام‌گرا تا دهه هفتاد میلادی در تحولات سیاسی این مناطق بوده است. اقبالی که می‌گوید:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| از حجاز و روم و ایرانیم ما | شبنم یک صبح خندانیم ما |
| مست چشم ساقی بطحاستیم | در جهان همچون می و میناستیم |
| امتیازات نسب را پاک سوخت | آتش او این خس و خاشاک |
| چون گل صد برگ ما را بو یکی | اوست جان این نظام و او یکی |
| مسلم استی دل به اقلیمی نبند | گم مشو اندر جهان چون و چند |
| می‌نگنجد مسلم اندر مرز و بوم | در دل او یاوه گردد شام و روم |

(اقبال لاهوری، ۱۳۶۳: ۱۶)

عبدالرئوف فطرت از پیشگامان این شاخه از نواندیشی و تجددخواهی در تاجیکستان است. او که تحصیلات مقدماتی را در بخارا به انجام رسانده و سپس در استانبول تحصیلات عالی را پی گرفته است (۱۹۱۰-۱۹۱۴) در آغاز جوانی تحت تأثیر اندیشه‌های سیدجمال به انترناسیونالیسم اسلامی می‌گراید. به نظر می‌رسد او تنها شاعر پارسی‌گویی است که در باب جنگ بالقان (بالکان) و فجاییعی که بر مسلمانان آن سامان رفته شعر سروده است.

| | |
|------------------------------------|------------------------------------|
| ای خامه! ای رفیق صداقت قرین من! | ایبیاور گزیده‌هویارگ‌زین من! |
| ای چشم درد دیده آتشفشان من! | ای قلب غم رسیده آتش نشین من! |
| ایبیاور یگانۀ ایام بی‌کسیم! | ویبار غمگسار شب دل تپیدگیم! |
| تا منم به دهر نبوده‌ست چون شما | یک کس مرا رفیق هماهنگ |
| عصیان نموده باز دم آتشین من | و اندر تلاطم آمده دریای کین من |
| خیزید تا زیند به هم دهر و هرچه هست | در دهر از نشیب و فراز و بلند و پست |
| گردیم هر یکی ز غضب پاره‌ای شرار | سوزیم هرچه هست در این دهر نابکار |
| یکسر کنیم ساحت منحوس ارض را | از حمله‌های سخت پیاپی خرابه زار |
| در جنش آوریم بنای حیات را | آتش زنیم هر طرف کاینات را |
| هرچند صلح جوی شدیم و وفا شعار | مرازمانه هیچ نیورد در شمار |

تاحشراگرز نیم دم از عدل و مردمی گردون دون بما ندهد هیچ اعتبار
شد وقت آن که تیغ برآریم از نیام زین قحبه مفتنه گیریم انتقام
(شکوری بخارایی، ۱۳۸۰: ۱۶۶)

فطرت بر این گمان است که با برافتادن امپراتوری عثمانی، کشورهای مسلمان منطقه بالکان به دست دشمنان اروپایی افتاده است. او در ادامه از اینکه مسلمانان در نبرد بالقان شکست خورده‌اند ابراز تأسف کرده به تحلیل علل و عوامل این شکست می‌پردازد.

ای معشر معظم اسلام چیست حال؟ ما را چرا رسید به یکبارگه زوال؟...
ما آن جماعتیم که در ظرف چند کردیم هرچه دشمن دین بود پایمال...
دینمان ضعیف گشت و شرفمان به شأن بلند ماضیمان از عداد رفت
از ملت منورمان آبروی ریخت وز دولت مسلحمان اعتماد رفت
دشمن برای کشتنمان قد فراز کرد وز خونمان به هر طرفی نهر باز کرد...
پامال گشت مدرسه و مرقد و مزار شد غرق خون سر و تن اطفال شیرخوار
از جسم چاک چاک شهیدان راه دین تلها پدید گشت به میدان کارزار
این خواهر از فراق برادر جبین وین مادر از شهادت فرزند سوگوار...
او در ابیات پایانی همین شعر مسلمانان عالم را به قیام برای اعتلای اسلام فرا د.
ای امت محمد ای بنده خدا دین تو مانده است همی در دم بلا
برخیز تا من و تو زبهر نجات او سازیم مال و جان و سر خویش را فدا
یا جان دهیم در ره اسلام مردوار یا مرده وار جای بگیریم در مزار

(همان: ۱۶۸)

همان گونه که پیشتر گفته شد، جهان وطنی اسلامی در آسیای میانه به سرعت به پان‌ترکیسم و ناسیونالیسم افراطی ترک تحویل می‌شود و طرفه اینکه عبدالرئوف فطرت که از سرآمدان ادبیات ملی تاجیکی و نواندیشی انترناسیونالیسم اسلامی در آسیای میانه است، سردمدار و نماد جریان پان‌ترکیسم و پان‌ازبکیسم و مدیحه‌خوان چنگیز و تیمور نیز هست.

مناسبات نواندیشان جدیدیه با پان ترکیسم از پیچیده‌ترین بحث‌ها در شناخت جریان روشنفکری در آسیای میانه است. بسیاری از هم‌قطاران عبدالرئوف فطرت از تبدیل ایدئولوژی وی دچار حیرت شده‌اند. صدر ضیاء مؤلف نوادری ضیائییه در احوال ضیائییان (روشنگران) فرارود، در «ذکر فاضلِ کاملِ سراپا فطنت، حاجی عبدالرئوف انقلابچی فطرت» می‌گوید:

... به اشعار ملی به احکام دین به احیای سنت به رای متین...
 به اعدای ملت بسی قیل و قال نمودی به صد جهد در بدو حال
 پس آنگه ز راه صلاح و سداد بر آمد در آمد به راه فساد...

(شکوری بخارایی، ۱۳۸۰: ۱۶۵)

فطرت از شمار کسانی بود که برای شکل ادبیات ملی تاجیک بسیار مایه گذاشت. سروده‌های فارسی او که در دفتر «صیحه» در ۱۹۱۰م در استانبول چاپ شده، حاکی از علاقه فطرت به زبان فارسی است. کتاب دیگر او «بیانات سیاح هندی» و اساساً اندیشه‌های میهن‌پرستانه فطرت بارها از جانب عینی مورد تجلیل قرار گرفته و نقش مهمی در بیداری مردم بخارا داشته است. از جمله شعر زیر که به توصیه عینی خوانده و از بر می‌شد.

ای مادر عزیز من ای خطه بخار ای با تو افتخارم و ای باتو اعتبار
 ای کوه علم، بحر شہامت، فضای فیض صحرای مجد، باغ هنر، ساحه وقار
 عرش شرف، سپهر سعادت، بهشت عدل لوح صفا، ستاره عز، برج اقتدار
 روحی چرا چو کالبد مرده مانده‌ای زیر سم ستور دو سه دون نابکار
 عرشی! ولیک خاک جهانی به چشم من! امروز در زمینت بیستم فتاده زار
 آخرنه در بنای عدالت بُدی اساس؟ آخرنه در اساس مروت بُدی مدار؟
 ای آنکه از تو بود قراری زمانه را بهر چه‌ات زمانه چنین کرد بی‌قرار؟
 امیدگاه خلق جهان بودی حال چیست؟ از هر کسی برای چه گشتی امیدوار

(شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۹۴)

تحصیل فطرت در مدرسه واعظیه استانبول او را با تاریخ شرق و غرب، ادبیات اروپا، خصوصاً فرانسه و... و احوال فلاسفه و نظریه‌های نوین فلسفی آشنا ساخت.

بنابر این او یکی از مطلع‌ترین روشنفکران تاجیک بود و در مراتب فضل و دانش در فرارود نظیر نداشت. فطرت همچون کثیری از دانشجویان فرارودی در ترکیه، جذب سازمانی به نام «توران نشر معارفی و یاردم جمعیتی» شد که محرم فیضی دراستانبول تأسیس کرده بود و اشاعه دهنده اندیشه ترک پرستی بود.

در سال‌های برافتادن پادشاهی تزارها ریاست سازمان روشنگران تاجیک در بخارا به دست فطرت و دیگر تندروان پان‌ترکیست افتاد. اندکی پیشتر از آن در سال ۱۹۱۶م فطرت در بخارا با فیض‌الله خواجه (خواجه اف ۱۸۹۶-۱۹۳۸م) که پسر یک میلیونر بخارایی و جوانی تندرو بود آشنا شد. با تشویق فیض‌الله خواجه گرایش فطرت به پان‌ازبکیسم و ادبیات ازبکی بیشتر شد.

چون فطرت به پان‌ترکیسم و پان‌ازبکیسم روی آورد همه تلاش‌های وی مصروف مبارزه با فرهنگ و هویت ریشه‌دار ایرانیان در فرارود می‌شد و پس از انقلاب ۱۹۲۰م در بخارا، که جمهوری خلقی بخارا تأسیس شد و پان‌ترکیست‌ها به قدرت رسیدند، فیض‌الله خواجه در ۲۴ سالگی نخست وزیر و فطرت، وزیر امور خارجه بخارا شد. سال بعد فطرت وزیر معارف شد و در این سمت، دست به ازبک‌سازی تاجیکان زد و با دستور فیض‌الله خواجه و فطرت در بخارا، ملیت تاجیکان را در اسناد رسمی ازبک نوشتند. زبان تاجیکی را از ادارات دولتی حذف و زبان ازبکی را جایگزین آن کردند و به دستور فطرت مقرر گردید که هرکس در دفتر وی به پارسی تاجیکی حرف بزند ۵ روبل جریمه بدهد.

از این تاریخ به بعد، زبان و ادبیات فارسی که همچون محملی در انتقال و اشاعه آرمان‌های نواندیشان و گذار از دنیای سنت به دنیای مدرن، شأن طریقت داشت، خود به مثابه مهم‌ترین آرمان نواندیشان تاجیک در مبارزات سیاسی و اجتماعی برای اثبات و تثبیت هویت ملی تاجیکان فرارود، موضوعیت یافت و صدرالدین عینی با نگارش کتاب «نمونه‌های ادبیات تاجیک» و یادکرد مفاخر ادبی این قوم در فرارود از دوره سامانیان تا عصر خود کوشید تا در برابر انکار ازبک‌ها بر حضور تاریخی تاجیکان در این منطقه و نقش خطیر ایشان در تأسیس تمدن ایرانی-اسلامی تأکید نماید.

۱۲. زبان مادری، هویت ملی و رسالت روشنفکری

امروز عدم اجماع بر الگوی واحدی از هویت ملی / زبانی چالش اصلی منطقه فرارود در هر ۵ کشور این منطقه به طور عام و در تاجیکستان به صورت خاص می‌باشد. اساساً بروز جنگ داخلی موسوم به جنگ شهروندی که حدود ۵ سال به طول انجامید و به حیث خشونت و میزان تلفات آن از سابعانه‌ترین جنگ‌های منطقه به شمار می‌رود، ناشی از همین مسأله بود. پس از جنگ نیز اگرچه ملت فرهیخته و فرهنگ‌مند تاجیک تلاش می‌کنند برادرانه در کنار هم زندگی کنند، حجم وسیع کشته‌ها و مصائب و فجایعی که طرفین دعوا بر یکدیگر وارد کردند - و به سادگی فراموش نمی‌شود - همچنان خطر انتقامجویی و شعله‌ور شدن مجدد آتش جنگ را در وضعیت بالقوه حفظ کرده‌است. پیش از پرداختن به این مهم لازم است، نگاهی گذرا به فرایند شکل‌گیری جمهوری تاجیکستان در دوره اتحاد جماهیر شوروی و دوران استقلال بیفکنیم.

پس از سیطره حکمت سوسیالیستی شوروی بر منطقه ماوراءالنهر، از نظر تقسیمات کشوری نیز مرزها به گونه‌ای شکل گرفت که اولاً هویت ملی مردم منطقه در هویت ملی شوروی سوسیالیستی هضم شود و ثانیاً قومیت‌های با نفوذ منطقه در واحدهای سیاسی مجزا پراکنده شوند.

مناطق مختلف تاجیکستان امروزی که به فرمان استالین به هم پیوستند؛ در جنوب، دوشنبه امروزی، همیار و قرغان تپه تا امور را که پیش از آن بخشی از امارت بخارا بود شامل می‌شود و در شمال، خجند امروزی و شمال شرقی پامیر را که متعلق به خانات خجند بود. سرزمین قراتگین؛ یعنی دره‌ای که امروزه گرم نامیده می‌شود و در غرب فلات پامیر واقع شده، حدود یکصد سال پیش سرزمینی مستقل به شمار می‌رفت. امروزه مردم گرم و تک تک ساکنان دره‌های نواحی جنوبی‌تر که بر شهر دوشنبه حاکمند از مخالفان دیرین کولابی‌ها هستند.

مشکل دیگری فرمان استعماری استالین این بود که با تغییر محل سکونت مردم، مناطقی با ساکنان تاجیک فارسی زبان، جمعیت قابل توجهی از ازبکان ترکی‌زبان را در خود جای دادند. این اقدامات را تنها می‌توان به معنای ایجاد تنش در منطقه و تسهیل سلطه حزب کمونیست بر مردم این منطقه تعبیر کرد. فاجعه بزرگ‌تر این بود که بسیاری از مناطق مهم فرهنگی تاجیکان، از جمله دو شهر تاریخی؛ سمرقند و بخارا، که مهد زبان و ادبیات فارسی و از معروف‌ترین شواهد فرهنگ پارسی و تمدن ایرانی و اسلامی با بافت جمعیتی اکثریت تاجیک هستند در جریان انقلاب بلشویکی از پیکره

جغرافیای تاجیکی جدا و ضمیمه‌ای ازبکستان شده بودند تا جائی که امروزه در ازبکستان حدود یک میلیون تاجیک زندگی می‌کنند. تعداد تاجیکان قومی در افغانستان نیز، با حدود چهار میلیون نفر جمعیت، حدود یک و نیم میلیون نفر بیشتر از جمعیت تاجیکان در خود تاجیکستان است. همچنین در «سین کیانگ» چین، واقع در نزدیکی تاشقرغان حدود ۲۰ هزار تاجیک به سر می‌برند. شمار تاجیکان مهاجر که به روسیه، خصوصاً مسکو پناه برده‌اند به بیش از یکصد هزار نفر بالغ می‌شود. واکنش روشنفکران تاجیک در برابر تحقیر زبان نیاکان از سوی ترک‌پرستان افراطی و همچنین تغییر چندباره خط نیاکان از جانب حکومت شوروی از جمله عناصری بود که شکل‌گیری جریان‌های روشنفکری ملی‌گرای تاجیک را موجب گشت. در واقع از دست رفتن سمرقند و بخارا و غلبه پان‌ترکیست‌ها و ازبک‌ها در آسیای میانه که با انکار هویت ملتی به نام تاجیک، می‌کوشیدند حضور میراث بران بوعلی، رودکی، بخاری، ترمذی و... را نادیده بگیرند، موجب شد تاجیکان فرارود نیز برای اثبات هویت ملی خویش به تکاپو بیفتند. و چالش اصلی تجددخواهی و روشنفکری در فرارود، که پیش‌تر ستیز میان دنیای نو و دنیای کهنه بود به مسئله ملیت و زبان مادری تغییر یافت. ملت تاجیک که در کنار شماری از طوایف ترک؛ یعنی ازبک، ترکمان، قرقیز، قراقالپاق و... در شرق بخارا و سلسله جبال پامیر اقامت داشتند، توانستند در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۴ به استقلال دست یابند. در این زمان، تقسیم بندی پیشین اقوام آسیای میانه از میان رفت و جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی تاجیکستان در کنار جمهوری خودمختار شوروی سوسیالیستی ازبکستان تأسیس شد. البته این واقعه به سادگی رخ نداد. با اینکه دو شهر مهم سمرقند و بخارا به ازبکستان رسید، تاجیک‌ها در آغاز با مقاومت سرسختانه ملی‌گرایان افراطی ترک که هیچ حق و امتیازی برای تاجیکان قائل نبودند و ادعا می‌کردند که تاجیکان نیز ترک تبار هستند، مواجه شدند.

پیرو سلیمانی سوگنامه‌ای برای بخارای از دست رفته یا سوگندنامه‌ای برای نجات وطن می‌سراید. هر چند شاعر خود را در برابر بلای بزرگی که بر سر میهن آمده کم توان می‌بیند.

دلم باز از درد بی غمگساری گرفتست رسم و ره بی قراری
 ز جور فلک بس که در گریه هستم ز هر دیده‌ام گشته نه‌ریست جاری

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| جز این قصه دیگر گناهی ندارم | که فکر خلاص وطن شد شعارم |
| بخارا! وطن! ای به یک قبضه خاکم | فدا جان مسکین و جسم فگارم |
| وطن ناامیدی نشاید کنونت | که من از حیات تو امیدوارم |
| گشا دیده خواب و بنگر که جان را | برای وفای تو چون می‌سپارم |
| اگر تیغ عالم بجنبد به کینم | هوای تو هرگز ز سر بر نیارم |
| اگر دشمنت بیکرم را بسوزد | شوم دود و دود از دماغش بر آرم |
| وجودم اگر در رخت خوار گردد | در آید به چشم عدویت غبارم |
| شوم خاک لیکنیقین دان که هرگز | بجز تخم مهر تو در دل نکارم |
| به هر جا که افتم، ز هر جا که خیزم | نجات تو! جز این نباشد شعارم |

(به نقل از شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۲۵)

صدرالدین عینی بی‌آنکه تسلیم واکنشی افراطی و نامعقول شود یا به دام شوونیسیم تاجیکی بیفتد تلاش‌های فراوانی برای اثبات هویت ملی تاجیکان انجام داد و مقالات و رسالات متعددی در این خصوص به رشته تحریر درآورد. نویسندگان و شاعران دیگر هم در این راه بسیار کوشیدند اما سیاست‌های حزب کمونیست در اداره جمهوری‌های شوروی، تخریب تدریجی بنیادهای فرهنگی و زبانی را موجب گشت. در کنار عینی، لاهوتی، پیرو سلیمانی و... و تعدادی از ادیبان برجسته این منطقه که به لحاظ قومی از یک بودند؛ مانند حمزه حکیم‌زاده و غفور غلام با تاجیکان هم‌داستان شده، علیه «شوونیسیم ترکی» مبارزه ادبی می‌کردند. در سوی دیگر این ستیز نیز عبدالرئوف فطرت منادی وحدت ملت ترک قرار داشت که شعار رجعت به زبان دیرمردۀ ترکی جغتایی را سر می‌داد. (بچکا، پیشین: ۱۲۱)

از نکات جالب توجه مبارزات روشنفکرانه در ادوار تاریخی تاجیکستان، محوریت زبان مادری در آثار نواندیشان تاجیک است چرا که هم پان‌ترکیست‌ها، هم کمونیست‌ها و هم جنگ‌افروزان پس از استقلال، تلاشی کردند؛ زبان فارسی را یک زبان بیگانه در تاجیکستان قلمداد نمایند. لایق شیرعلی اشعار نغزی با این مضمون آفریده است.

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| هر که دارد در جهان گم‌کرده‌ای | در زمین و آسمان گم‌کرده‌ای |
| باک نی گر داوری گم کرده است | یا امید سروری گم کرده است |

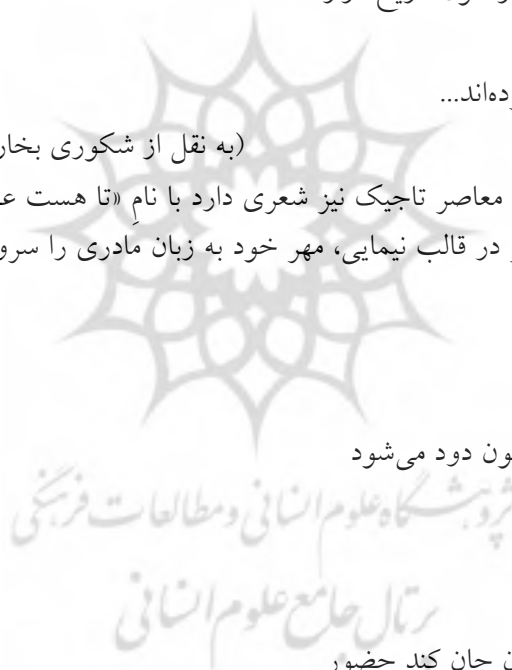
زهر بادا شیر مادر بر کسی
کو زبان مادری گم کرده است
اشعار متعدد دیگری در میان آثار لایق شیرعلی می‌توان یافت که مضمون میهن
پرستی، محتوای اصلی آنهاست. شعر بلند «خاک وطن»، از مشهورترین این اشعار است
که بخش‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم.

تاجکستان مظهر من
سرزمین کم زمین
تو سراسر کوهساری
تو سراسر سنگزاری
چون که فرزندان تو در طول تاریخ دراز
هر کجا رفتند
مشتی خاک با خود برده‌اند...

(به نقل از شکوری بخارایی، ۱۳۸۲: ۴۲)

عبید رجب، شاعر معاصر تاجیک نیز شعری دارد با نام «تا هست عالمی، تا هست
آدمی» که در آن شاعر در قالب نیمایی، مهر خود به زبان مادری را سروده و زبان نیاکان
خود را ستوده است؛

هردم به روی من
گوید عدوی من
کاین شیوه دری تو چون دود می‌شود
نابود می‌شود
باور نمی‌کنم
باور نمی‌کنم
لفظی که از طراوت آن جان کند حضور
رقصد بسان بوسه جان‌پرور نگار
شیرین تر و لذیذ
از تنگ شکر است
قیمت تر و عزیز از پند مادر است...
چون ذره‌های نور بصر می‌پرستمش



چون شعله‌های نرم سحر می‌پرستمش
من زنده و ز دیده من چون دود می‌رود؟
نابود می‌شود
باور نمی‌کنم... .

(به نقل از یاحقی، ۱۳۷۶: ۳۲۰)

۱۳. زبان مادری و الیناسیون فرهنگی

پس از انضمام فرارود به جرگه اتحاد جماهیر شوروی که به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب ۱۹۲۰ در بخارا روی داد، دردهای دیگری نیز بر دغدغه‌های پیشین نواندیشان تاجیک افزوده شد. نخست اینکه پان‌ترکیست‌های فرارود توانستند شرق‌شناسان روس؛ همچون یوگنی برتلس (Yevgeni Bertles)، آلکساندر بلدروف (Aleksandr Boldirev)، میخائیل آندریوف (Mikcoil Andreyev) و ... را در اشاعه این عقیده که تاجیکان طایفه‌ای از ترکان و فاقد پیشینه ادبی تاجیکی هستند که تحت تأثیر تهاجم فرهنگی ایرانیان خود را فارس-تاجیک می‌دانند، با خود همداستان نمایند. دغدغه دیگر تغییر سه‌باره خط فارسی طی حدود یک دهه در تاجیکستان بود که عملاً نسل‌های جدید این ملت را از دسترسی به بخش اعظم میراث ادبی نیاکان خویش محروم می‌ساخت. اما دغدغه مهم‌تر این بود که تحت تأثیر ایدئولوژی حاکم، حیات اجتماعی و فرهنگی مردم از مسیر تحول طبیعی خود خارج شد و با انکار فردیت انسان‌ها، در تمامی عرصه‌های فرهنگی و معنوی به بیراهه‌های پریپیچ و خم افتاد. یکی از این بیراهه‌ها دگرگونی مفهوم ملت و وطن بود به گونه‌ای که در اندیشه نسلی از نواندیشان و ادیبان تاجیک، تحت تعالیم فریبنده مارکسیستی به تدریج مفهوم وطن، از وطن تاجیکی به میهن شوروی توسعه پیدا کرد. تا جایی که میرزاتورسون‌زاده در نمایشنامه «حکم» به شدت به گرایش‌های ناسیونالیستی نسل پیشین روشنفکران تاجیکستان حمله کرد. او منظومه دیگری با نام «داستان پسر وطن» سرود که مضمون آن دوستی میان ملت‌های شوروی و مهرورزی ایشان نسبت به سرزمین شوروی است. مضمون ملی‌گرایی، نسبت به میهن و خلق شوروی با رگه‌هایی بسیار کم‌رنگ، از عشق به میهن تاجیکی در دوران جنگ جهانی دوم در شعر جنگ شکوفا

شد. نماد وطن دوستی شورایی، حبیب یوسفی است که در شعر «این وطن زنده در جهان می‌باد» واگذاری چک و اسلواکی به هیتلر را سخت تقبیح کرده است. نخستین سروده‌های طلا پولادی که در آستانه آغاز جنگ جهانی دوم سروده شده‌اند نیز متضمن مضمون ستایش از وطن شوروی است. طی سال‌های دهه هفتاد میلادی، مقارن با اجرای سیاست فرهنگی حزب کمونیست تحت عنوان انقلاب مدنی، زبان فارسی در فرارود کاملاً دچار رکود و انحطاط شده بود. انگیزه و هدف انقلاب مدنی شوروی ادغام فرهنگ و ارزش‌های دیگر ملیت‌ها با فرهنگ روسی و تبلیغ برتری فرهنگ روسی بود؛ اما در همین دوره جوانانی پا به عرصه شاعری می‌گذارند و حرکتی را شکل می‌دهند که بعدها به جنبش ذهنی معروف می‌شود. مومن قناعت، بازار صابر و لایق شیرعلی نخستین کسانی بودند که خشم فروخورده ملت تاجیک را با پرداختن به وضعیت اسفبار زبان فارسی تاجیکی فریاد زدند. مومن قناعت با تعریض نسبت به کسانی که فارسی، دری و تاجیکی را سه زبان متفاوت معرفی می‌کردند و با سیاست بازی‌های خود این زبان را در معرض نابودی قرار داده بودند، می‌گوید:

فارسی گوی، دری گوی ورا،

هر چه می‌گوی بگو.

لفظ خوب دلبری گوی ورا

هر چه می‌گوی بگو.

بهرمتنهازبانمادری است،

همچو شیر مادر است.

بهر او تشبیه دیگر نیست، نیست

چونکه مهر مادر است!

در دورانی که سخن گفتن به زبان روسی به یک پرستیژ اجتماعی بدل شده و گذشته از علما و وکلا و روشنفکران، بسیاری از مردم در خانه‌های خود نیز به زبان روسی سخن می‌گفتند، شاعران یاد شده نخستین مدافعان حریم زبان مادری هستند.

در طول دوران پر فراز و نشیب تاجیکستان معاصر، همواره زبان و ادبیات فارسی محور فعالیت‌های فرهنگی و مبارزات سیاسی - اجتماعی نواندیشان این کشور و در صدر ایشان صدرالدین عینی بوده است. صدرالدین عینی پدر تاجیکستان نوین که تحت تأثیر آراء احمد مخدوم دانش به ساده‌نویسی روی آورده بود در دوران شوروی رسالت خود را مبارزه با ساده‌نویسی از نوع سوسیالیستی آن می‌بیند؛ چراکه سیاست فرهنگی بلشویک‌ها، مروج زبان و ادبیاتی آن‌چنان ساده و عامیانه بود که برای بی‌سوادترین زحمتکشان پرولتاریا در شهر و روستا قابل فهم باشد. اعمال این سیاست فرهنگی در زمانی کوتاه، زبان نگارش را به انحطاط کشاند و گفتار بی‌نظام عامیانه در مبتذل‌ترین سطوح آن بر نثر مطبوعات این دوره مسلط ساخت. راه دادن به عناصر زبان عامیانه لایه‌های فرودین اجتماعی که تحت هجوم شدید ازبکی و روسی قرار داشت، در شعر و نثر و بویژه مطبوعات این دوره، فصاحت و رسایی زبان ادبی تاجیکستان را به ناتراشیدگی و درشتی محاوره بی‌سوادان جامعه نزدیک می‌کرد و طرفه آنکه این انحطاط ادبی با شعار دمکراسی و مردمی شدن ادبیات توجیه می‌شد. صدرالدین عینی که یکبار در برابر انکار قوم تاجیک از سوی پان‌ترکیست‌ها مبارزه پرچالشی را راهبری کرده و «نمونه ادبیات تاجیک» را نوشته بود. این بار نیز با نگارش مقالات و نامه‌های خصوصی متعدد به نویسندگان جوان، آنها را به حفظ معیارهای ادبی و حفظ نوامیس زبان فخیم فارسی - تاجیکی دعوت می‌کرد. (ر.ک. عینی، ۱۹۷۷: ۳۷۷-۳۸۶) یکی دیگر از جلوه‌های مبارزات نواندیشان تاجیک با محوریت زبان و ادبیات و پرچمداری عینی در دوران کیش شخصیت استالینی رخ نمود. عینی در شمار روشنفکرانی است که واقع‌گرایی سوسیالیستی را با نوعی آرمانگرایی عملگرا و نتیجه‌گرا همراه ساخته و از هر فرصت و ظرفیتی برای تحقق آرمان ملی خود استفاده کرده است. این ابر مرد مبارزه فرهنگی در حکومت شوروی که در سال ۱۹۳۰م در مجلسی بزرگ در جدال بر سر مسأله خط، با پرفسور آندریوف روس دست به گریبان شده بود، در سال ۱۹۴۱م که نمایشگاه دهه هنر تاجیک در مسکو برگزار می‌شد؛ در ضیافتی که کرملین بدین مناسبت ترتیب داده بود بدون ترس و ملاحظه، از استالین، دیکتاتور مخوف کشور شوروا تقاضای نشست و گفتگو کرد و طی گفت‌وگویی طولانی توانست او را متقاعد سازد که تاجیکان، قدیم‌ترین مردم بومی آسیای میانه و دارای فرهنگی کهن و ادبیاتی جهان‌شمول هستند و آثار مکتوب علمی و ادبی مفاخر بزرگ مشرق زمین؛ همچون

ابن سینا، رودکی، فردوسی، حافظ، سعدی و... به زبان اجدادی ایشان آفریده شده است. میوه این گفتگو در ۲۲ آوریل ۱۹۴۱م آشکار شد و استالین در سخنرانی به مناسبت زادروز لنین، تاجیکستان را نمونه و نتیجه بارز سیاست‌های لنینی برشمرد و با تمجید از ادبیات، فرهنگ، هنر و تاریخ کهن ملت تاجیک گفت: «تاجیکان خلق مخصوصی هستند که فرهنگ باستانی بزرگی دارند... تاجیکان خلقی هستند که روشنفکران ایشان شاعر بزرگ، فردوسی را به جهان عرضه کرده‌اند...» نقل شده که عینی با شنیدن این جمله از سخنرانی استالین، با شناختی که از ساختار سلسله‌مراتب حزبی در شوروی دارد، فریاد می‌زند: «شرق‌شناس مرد.» (شکوری بخارایی، ۱۳۸۴: ۱۰۱) پس از اعتراف رهبر شوروی به حضور تاریخی و پیشتازی فرهنگی تاجیکان در فرارود، براگنسکی، مستشرق روس که در گفتگوی عینی و استالین به عنوان مترجم حضور داشت، در ۲۴ آوریل، مقاله‌ای را با عنوان «هزارسال ادبیات تاجیکی» در روزنامه پراودا که پرنفوذترین نشریه حزب کمونیست بود منتشر ساخت و پس از وی خاورشناسان روس، یکی پس از دیگری با نوشتن مقالاتی به این حق بزرگ تاجیکان اقرار و اعتراف کردند و نزاع ترک و تاجیک در ماوراءالنهر پس از سال‌ها کشمکش با پیروزی نواندیشان تاجیکستان خاتمه یافت.

۱۵. نتیجه‌گیری

با عنایت به آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که دغدغه‌های زبانی و ادبی همزاد نواندیشی و تجددخواهی در تاجیکستان است و در ادوار گوناگون محوریت زبان در تجددخواهی و نواندیشی تاجیکستان به اشکال مختلف خود را نشان داده است. در جنبش معارف‌پروری، شاگردان احمد مخدوم دانش با گرایش به نثر که به دلیل ماهیت ارجاعی و ناسوتی آن، با عوالم تجددخواهی سازگارتر است روی می‌آورند و نه تنها در نثرنویسی از سبک ساده‌نویسی نوادرالوقایع پیروی می‌کنند، بلکه آراء و افکار تجددخواهانه خود را نیز به جای زبان عاطفی و اقناعی شعر با همان زبان ارجاعی و مستقیم نثر، منظوم می‌سازند. در دروه بعد با گرایش تعدادی از جوانان بخارا به پان‌ترکیسم و قدرت یافتن ایشان در ساختار سیاسی حکومت، زبان فارسی/ تاجیکی خود به آرمانی برای روشنفکران تاجیک و ابزاری هویت‌بخش برای اثبات حضور

تاریخی تاجیکان در این سرزمین تبدیل می‌شود. جدال ناکام بر سر تغییر خط فارسی و جلوگیری از گسست فرهنگی نسل نو با میراث نیاکان پس از انقلاب بلشویکی نیز یکی دیگر از عرصه‌های تعیین‌کننده اهمیت زبان و ادبیات فارسی در مسیر اندیشه‌ورزی و مبارزه فرهنگی نواندیشان این سامان است. در دوران کیش شخصیت هم اگرچه تلاش نواندیشان برای جلوگیری از انحطاط زبان فارسی با ترویج ساده‌نویسی افراطی و روسی‌گرایی نویسندگان جوان و همچنین پیشگیری از استحاله فرهنگی تاجیکان در جامعه بی‌طبقه شورایی، توفیق زیادی نمی‌یابد، ابتکار عمل و خلاقیت صدرالدین عینی در استفاده از ساختار سلسله مراتب حزبی و قدرت قاهره استالین در تغییر رویکرد خاورشناسان روس نسبت به حقانیت تاجیکان در فرارود و پیشینه مشعشع فرهنگی ایشان، با پیروزی تاجیکان به جدال دیرین ترک و تاجیک در این سامان خاتمه می‌دهد.

کتاب‌نامه

- ابراهیمی، سیده فهیمه (۱۳۹۳). «سنت‌گرایان و نظم جدید روسی در مناطق اشغالی فرارود». مجله پژوهش‌های علوم تاریخی، ش ۲، ۲۰-۱.
- اقبال لاهوری، محمد (۱۳۶۳). کلیات اشعار فارسی. تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- برومند اعلم، عباس (۱۳۹۱). «سیاست‌های استعماری روسیه در فرارود»، فصلنامه مطالعات تاریخی ایران اسلامی، شماره ۴، ۱۹-۳۶.
- پلاتینگا، آلوین (۱۳۸۱). «آیا اعتقاد به خدا واقعاً باور پایه است؟»، کلام فلسفی، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران: صراط.
- پویمن، لوئیس پی. (۱۳۸۷). معرفت‌شناسی، مقدمه‌ای بر نظریه شناخت. ترجمه رضا محمدزاده. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- رپیکا، یانو دیگران (۱۳۷۰). تاریخ ادبیات ایران. ترجمه کریم کشاورز. تهران: گوتمبرگ و جاویدان خرد.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۰). نقش روشنفکر. ترجمه حمید عضدانلو. تهران: نشر نی.
- شعردوست، علی‌اصغر (۱۳۹۰). تاریخ ادبیات نوین تاجیکستان. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲). زبان شعر در نشر صوفیه. تهران: سخن.
- شکوری بخارایی، م (۱۳۸۰). تذکار اشعار. تهران: سروش.
- شکوری بخارایی، محمدجان (۱۳۸۲). جستارها، درباره زبان، ادب و فرهنگ تاجیکان. به کوشش مسعود میرشاهی. تهران: اساطیر.

شکوری بخارایی، محمدجان (۱۳۸۴). *سرنوشت فارسی تاجیکی فرارود در سده بیست میلادی*. دوشنبه: رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان.

عینی، صدرالدین (۱۳۶۲). *یادداشت‌ها*. مجموعه ۵ جلدی. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: آگاه.

_____ (۱۳۸۱). *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*. تهران: سروش.

_____ (۱۹۲۶). *نمونه ادبیات تاجیک*. مسکو: نشریات مرکزی خلق جماهیر شوروی سوسیالیستی.

_____ (۱۹۷۷). *کلیات*. جلد یازده، دوشنبه: بی‌نا.

فن برکه، آ. و دیگران (۱۳۸۱). *جنگ داخلی تاجیکستان*. ترجمه لادن مختاری و علی رحمانی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

کوزر، لوئیس‌ای (۱۳۹۲). «*روشنفکران*». در ویلیام آتویت و تان باتامور، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم. ترجمه حسن چاوشیان تهران: نشر نی.

کومار، کریشان (۱۳۹۲). «*مدرنیته*». در ویلیام آتویت و تان باتامور، فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.

لاک، جان (۱۳۸۱). *جستاری در فهم بشر*. ترجمه رضازاده شفق. تهران: شفیعی.

مک‌گراث، آلستر (۱۳۸۴). *الهیات مسیحی*. ترجمه بهروز حدادی. قم: دانشگاه ادیان.

میرسپاسی، علی (۱۳۹۲). *تأملی در مدنیت ایرانی*، بحثی درباره گفت‌وگوهای روشنفکری و سیاست مدرنیسمیون در ایران. ترجمه جلال توکلیان. تهران: نشر ثالث.

میلانی، عباس (۱۳۸۷). *تجدد و تجددستیزی در ایران*. چاپ هفتم. تهران: اختران.

ناردو، دان (۱۳۸۶). *پیدایش مسیحیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.

وین‌رایت، ویلیام (۱۳۸۵). *عقل و دل*. ترجمه محمدهادی شهاب. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

هیگ، جان (۱۳۷۲). *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد. ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۶). *چون سوی تشنه*. تهران: جامی.

یاندل، کیت. ای. و دیگران (۱۳۸۶). *فلسفه دین*، ترجمه و نقد گروه پژوهشی ترجمه دانشگاه علوم اسلامی رضوی. مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

یزدانی، عباس (۱۳۸۷). *بررسی و نقد دیدگاه کلیفورد و جیمز درباره عقلانیت باورهای دینی*. قیاسات، سال سیزدهم، ش ۴۹.

Aquinas, T. (1955). *Summa Contra Gentiles*, USA: University of Notre Dame Press.

Audi, R. (1998). *Epistemology, A Contemporary Introduction to the Theory of*

Knowledge, London and New York: Macmillan.

Bavinck, H. (1951). *The Doctrine of God*, Trans. William Hendrickson, Grand Rapids: Erdmanns.

Chignell, Andrew and Andrew Dole (2005). 'The Ethics of Religious Blief, A Recent History', In *Gad and The Ethics of Blief*, Cambridge: Cambridge University Press.

Clifford, William Kingdom (1879). 'The Ethics of Blief' in *Lectures and Essays*, London: Macmillan.

Clifford, William Kingdom (1901). *Lectures and Essays*, New York: Macmillan.

Feldman, R. (2002). 'Epistemological Duties', In Moser, P.K. *The Oxford Handbook of Epistemology*, Oxford: Oxford University Press.

Helm, P. (1999). *Faith and Reason*, Oxford: Oxford University Press.

James, Wiliam (1956). *The Will to Believe*, New York: Dover.

James, Wiliam (1993). *The Will to Belive, The Theory of Knowledge*, Wadsworth Press.

Long, Eugene Thomas and Patrick Horn (eds.) (2008). *Ethics of Blief, Essays in Tribute to D.Z. Phillips*, Springer.

Plantinga, Alvin (1933). *Warrant, The Current Debate*, New York: Oxford University Press.

Plantinga, Alvin (2000). *Warranted Christian Belief*, New York: Oxford University Press.

Pojman, louis P. (1999). *The Theory of Knowledge*, USA: Wadsworth Publishing Company.